

مسیحیت و اخلاق^۱

کیت وارد*

حسن قنبری

اشاره

بحث از منشأ فعل اخلاقی و به عبارت دیگر این مسئله که اساس فعل اخلاقی چیست و به چه فعلی، فعل اخلاقی گفته می‌شود یکی از مسائل مهم در فلسفه اخلاق است. فلاسفه اخلاق مطابق با پاسخی که به این پرسش داده‌اند، مکتب‌های مختلفی را در اخلاق به وجود آورده‌اند. صرف‌نظر از فلاسفه اخلاق، پیروان ادیان ابراهیمی نیز با این مسئله مواجه بوده‌اند و پاسخ‌های درون‌دینی مختلفی به این پرسش داده‌اند. «کیت وارد» نویسنده این مقاله می‌کوشد که دیدگاه‌های رایج در سنت مسیحی را درباره این مسئله به اختصار بیان کند.

اولین دیدگاه، «اخلاق خدا محور» است. مطابق این دیدگاه، جهان دارای هدف است و زندگی درست، منوط به تحقق این هدف است. در مسیحیت، هدف از خلقت، عشق به خدا و انسان‌ها است و در نتیجه، اخلاق و پرستش خدا با هم ارتباط استواری پیدا می‌کنند. بنابراین، منشأ اخلاق را باید در کلام خدا و متون مقدس جستجو کرد. به عبارت دیگر امر اخلاقی امری است که خدا به آن فرمان داده است. این دیدگاه در سنت اسلامی نیز طرفدارانی داشته و دارد که از جمله آنها اشعری‌ها هستند. این دیدگاه به نوعی قائل به حسن و قبح عقلی نیست.

۱. مشخصات کتاب شناختی این اثر چنین است:

Keith Ward, Christianity, A Short introduction, Oneworld Publications, New York, 2000.

☞ استاد الهیات دانشگاه آکسفورد و صاحب آناری نظیر، خدا، شانس و ضرورت؛ خدا، ایمان و هزاره‌گرایی جدید.

دیدگاه دوم، اخلاق طبیعت‌محور یا عقل‌محور است. در این دیدگاه، اخلاق مستقیماً با خدا و دین ارتباط پیدا نمی‌کند. خدا طبیعت را آفریده و در نهاد همه موجودات طبیعی اهدافی را قرار داده است. عقل انسان توانایی شناخت این اهداف و در نتیجه شناخت اصول اخلاقی را دارد. در واقع، این دیدگاه قائل به حسن و قبح عقلی به شکل افراطی آن است؛ یعنی معتقد است که عقل انسان در شناخت امور اخلاقی کفایت می‌کند. شاید بتوان این دیدگاه را مطابق با دیدگاه معتزلی‌ها در سنت اسلامی دانست.

دیدگاه سوم «اخلاق مبتنی بر شخص‌گرایی» است. طبق این دیدگاه، طبیعت دارای اهدافی است اما ممکن است تحقق این اهداف مانع رشد و تکامل انسان شود؛ لذا انسان می‌تواند در طبیعت دخالت کند و قوانین آن را در جهت تحقق رشد و تکامل انسانی تغییر دهد. نویسنده مثال‌های گوناگونی از این موارد را ذکر می‌کند. طبق این دیدگاه، امر اخلاقی امری است که به رشد و شکوفایی انسان کمک می‌کند. این دیدگاه در سنت اسلامی نیز طرفدارانی دارد^۱ با این تفاوت مهم که تعریف متفکران اسلامی از تکامل انسان و اصولاً انسان‌محوری در اسلام با انسان‌محوری در سنت مسیحی کاملاً تفاوت دارد.

مسیحیت در وهله اول در پی تأسیس قواعد اخلاقی نیست. با وجود این، به اخلاق می‌پردازد و امکان ندارد که آن را از تلاش برای ایجاد یک زندگی شایسته انسانی و فراهم کردن چنین زندگی‌ای برای دیگران جدا کنیم. مسیحیان مانند اغلب خداپسندان معتقدند که خدا از آفرینش جهان انسانی هدفی دارد و درست زندگی کردن منوط به کمک کردن به تحقق این هدف خواهد بود. اگر هدف، ایجاد جوامع مبتنی بر محبت و عدالت باشد پس تحقق بخشیدن به هدف خدا در عین حال کوشش برای تحقق محبت و عدالت در جوامع انسانی خواهد بود. از نظر مسیحیان، اخلاق و پرستش خدا تفکیک‌ناپذیرند. دلبستگی به خدا نوعی فعالیت معنوی خصوصی و بیگانه با اصول زندگی سیاسی و اخلاقی در جامعه نیست. دلبستگی به خدا مستلزم اطاعت از خداست. این اطاعت مستلزم تلاش برای تحقق هدف خداست و این به معنای تلاش برای تحقق عدالت و محبت در جوامع انسانی است.

در عهد قدیم، تورات اصول زندگی اجتماعی را مقرر می‌دارد. هدف از این اصول

۱. شهید مطهری در کتاب فلسفه اخلاق و نیز محمدتقی مصباح‌بزدی در کتاب دروس فلسفه اخلاق خود پس از ذکر دیدگاه‌های مختلف به نوعی این دیدگاه را تقویت کرده‌اند.

جدا ساختن بنی اسرائیل به عنوان یک جامعه خاص دلبسته به خدا و نیز نمونه‌ای از عدالت و رحمت برای تمام جهان است. قوانین غذایی و قوانین خلوص عبادی به یهودیان پایبند به شریعت یادآوری می‌کنند که همه ابعاد زندگی تحت هدایت خداست و او زندگی، سلامتی و وحدت جسم و جان را می‌خواهد. قوانین مربوط به قربانی و اعیاد، طرح کلی روش درست ارتباط با خدا را، که روش تکریم، تشکر و مسرت است، مطرح می‌کنند؛ آنگاه که شخص صاحب امکانات باید فقرا و بیگانگان مقیم را در دارایی‌های خود شریک کند. قوانین مربوط به بخشش دیون و آزاد کردن برده‌ها خاطر نشان می‌سازند که دارایی‌های ما فقط امانت‌هایی هستند که خدا به ما واگذار کرده است و باید برای خدمت به دیگران به کار روند. قوانین مربوط به عدالت و مجازات جرم، احترام به حیات انسانی را القا می‌کنند و براهمیت صداقت، انصاف و پایبندی به عهد و پیمان تأکید دارند. قوانین مربوط به نوع دوستی و شفقت خاطر نشان می‌سازند که همه زندگی را خدا عطا کرده است و باید به عنوان عطیه خدا محترم شمرده شود.

بنابراین، تورات مجموعه‌ای از قوانین حقوقی و طاقت فرسا نیست. تورات طرح کلی پاسخ مناسب به خدایی است که انسان را از بردگی نجات می‌دهد و برای همه مخلوقات خود زندگی و سعادت می‌خواهد. عیسی در پایبندی به تورات پرورش یافت و شکی نیست که خانواده او از یهودیان پایبند به تورات بوده است. اغلب حواریون به تورات پایبند بودند و پطرس ابتدا نسبت به موعظه یا حتی غذا خوردن با امت‌ها بی‌میل بود. با این حال، واقعیت این است که کلیسای مسیحی در همان نسل اول عمل به تورات را کنار گذاشت. از آن زمان تاکنون، مسیحیان یک مجموعه قانون الهی و وحیانی که بر زندگی روزمره آنان حاکم باشد نداشته‌اند. با این حال، بسیاری از مسیحیان در پی این هستند که تصمیمات اخلاقی خود را با تعالیم کتاب مقدس هماهنگ سازند و تا بدان جا که ممکن است اصول اخلاقی خود را از کتاب مقدس اخذ کنند. از آنجا که قانون مکتوب کنار گذاشته شده است، این کار تشخیص و حساسیت بالایی می‌طلبد. کتاب مقدس نیاز به تفسیر دارد اما بسیاری از مسیحیان احساس می‌کنند که اگر به درستی از آن استفاده شود، خودش خود را تفسیر می‌کند.

دیدگاه نخست: کتاب مقدس اساس اخلاق

طبیعتاً مسیحیان عهد جدید را راهنمای تفسیر بقیه کتاب مقدس می‌دانند. لازم بود که همه فرمان‌های عهد قدیم در پرتو این واقعیت که نظام قربانی باید در عیسی تکمیل

می شد تفسیر شوند و با توجه به این واقعیت که امت‌ها در کلیسا پذیرفته می شدند، قوانین غذایی و عبادی که یهودیان را به عنوان یک قوم خاص از دیگران متمایز می کردند، کنار گذاشته شوند. بنابراین ۶۱۳ فرمان از عهد قدیم با این واقعیت به نحو اساسی متحول شدند. که اجتماع جدید و عمدتاً غیریهودی کلیسا سرچشمه هدایت اخلاقی خود را، نه از مجموعه قوانین مکتوب، بلکه از زندگی عیسی گرفت چنین نیست که تورات بی اهمیت گردد بلکه در حیاتی شخصی تحقق پیدا می کند که منبع الهام اخلاقی مهمی برای مسیحیان می گردد. آن فرمان‌ها به عنوان راهنمای تأمل اخلاقی باقی می ماند، اما از نظر مسیحیان در این اصل واحد که خدا را با تمام قلب دوست بدارید و دیگران را مانند خود دوست بدارید خلاصه می شوند (رساله به رومیان ۱۳: ۸-۱۰).

کالون این دیدگاه را پذیرفت که همه قوانین غذایی و عبادی تورات در عیسی تحقق پیدا کرده‌اند. بنابراین، قوانین مذکور دیگر الزام آور نیستند، اما قوانین اخلاقی مانند ده فرمان (سفر خروج ۲۰: ۱-۱۷) به عنوان راهنمایی اخلاقی و مهم باقی می ماند. به طور کلی، به اعتقاد او این فرمان‌ها باید در یک معنای بسیار دقیق تفسیر شوند. بنابراین، مسئله تنها این نیست که انسان نباید مرتکب قتل شود، بلکه باید به نحو ایجابی در پی حفظ حیات انسانی باشد. انسان نه تنها نباید مرتکب دزدی شود بلکه باید به نحو ایجابی دیگران را در دارایی‌های خود شریک کند و امثال اینها.

بسیاری از پروتستان‌های سنتی بسیاری از احکام عهد جدید را فرمان‌هایی می دانند که هرگز نباید دچار تغییر شوند یا کنار گذاشته شوند. بعد از فرمان به اطاعت خدا، مهم‌ترین فرمان این است که انسان باید حیات انسانی را محترم شمرد از آنجا که انسان‌ها به صورت خدا آفریده شده‌اند، از بین بردن حیات انسان به معنای از بین بردن صورت خداست. به علاوه، هر نوع حیات انسانی حیاتی است که عیسی برای آن قربانی شد و بنابراین بسیار باارزش است (ممکن است بعضی ارزش آن را بی نهایت بدانند). برای انسان‌ها حیات ابدی مقدر شده است و چون ممکن است این امر بستگی به اعمال آنان در این زندگی داشته باشد، پس دادن، هر فرصتی به آنان که به سوی خدا بازگردند و زندگی خدادادی را از بین نبرند اهمیت اساسی دارد.

هیچ آموزه مستقیمی در کتاب مقدس درباره مسایل دشواری نظیر سقط جنین و قتل

ترحمی^۱ [کشتن بیمار برای خلاصی از رنج و درد] وجود ندارد؛ اما اغلب مسیحیان سنتی معتقداند که از بین بردن حیات انسانی همیشه نادرست است. با این حال، ممکن است در موارد دشواری اگر سقط جنین انجام نگیرد، حیات مادر به خطر افتد یا کسی از درد و رنج بسیار زیاد بمیرد. در این موارد می‌توان پذیرفت که حیات مادر را می‌توان با سقط جنین حفظ کرد و در نوعی مرگ عذاب‌آور تعجیل کرد. اما این مسایل کاملاً مورد نزاعند و با کتاب مقدس نمی‌توان آنها را حل کرد. واضح است که از انجام آنچه که موجب تضعیف احترام به حیات انسانی خداداد است، باید پرهیز کرد. اینکه مسیحیان هرچا توانسته‌اند اقدام به تأسیس بیمارستان‌ها، آسایشگاه‌ها و خانه برای مستمندان کرده‌اند تصادفی نیست لغو برده‌داری عمدتاً مورد حمایت مسیحیان انجیلی ای واقع شد که برده‌داری را با احترام واقعی به دیگران ناسازگار می‌دیدند.

تأکید مسیحیان بر تقدس حیات انسانی یک بینش فوق‌العاده مهم اخلاقی است. در دوران جدید ما از این امر که حیات حیوانی نیز شایسته احترام است و نمی‌توان در برابر آن بی‌اعتنا یا بی‌رحم بود آگاهی بیشتری داریم. کتاب مقدس چیز زیادی درباره حیوانات نمی‌گوید اما مسئولیت مراقبت از زمین آشکارا به انسان‌ها واگذار شده است (سفر پیدایش ۱: ۲۸). بنابراین، مراقبت از حیوانات نیز طبیعی به نظر می‌رسد؛ زیرا آنها نیز مانند انسان‌ها دارای حیاتی هستند که خدا «در آن‌ها دمیده است». در تفکر اخلاقی مسیحی، از این حوزه غفلت شده است اما به این امر باید اندیشید که محبت عام به حیوانات نیز مانند انسان‌ها سرایت می‌کند هر چند انسان‌ها به دلیل داشتن مسئولیت اخلاقی و عقلانی احترام ویژه‌ای می‌طلبند.

اعتقادات برخی از نویسندگان عهد جدید باعث ایجاد مسایل دشوار اخلاقی شده است. از جمله این اعتقادات اطاعت زنان از شوهران خود (رساله به افسسیان ۵: ۲۲)، عدم جواز طلاق و تعدد زوجات (رساله اول قرنتیان ۷: ۱۰-۱) و گناه بودن همجنس‌بازی (رساله اول قرنتیان ۶: ۹، ۱۰) است. شکی نیست که این آراء در عهد جدید وجود دارند. پرسش این است که آیا اینها معرف اعتقادات خاص فرهنگی‌اند که در همه اوضاع و احوال‌ها به کار نمی‌روند یا اینکه هدف از آنها ارائه قواعد مطلق اخلاقی برای همه زمان‌ها بوده است.

همیشه مسیحیان پای بند به کتاب مقدس وجود خواهند داشت که موارد مذکور را قواعد مطلق تلقی می‌کنند؛ اما دلایلی وجود دارد که شک کنیم آیا این دیدگاه کاملاً مبتنی بر کتاب مقدس است یا خیر. یک دلیل این است که فرمانبرداری زنان بسیار شبیه فرمانبرداری مردمان خاصی نظیر بردگان است. عهد جدید هرگز برده‌داری را محکوم نکرد، اما آن را با احترام عام برای حیات انسانی ناسازگار می‌بیند. مطابق اصل احترام عام، زنان نیز باید از احترام برابر با مردان برخوردار باشند و این با الزام آنان به اطاعت از مردان، هر قدر هم که مردان احمق و زنان خردمند باشد، سازگار نیست. بنابراین، می‌توان گفت که این احکام معلول ناتوانی نویسندگان عهد جدید در درک مضمون فرمان عیسی به احترام و محبت عام است. آنان نتوانستند ضعف برده‌داری را درک کنند، همان‌طور که نتوانستند مشکلات قاعده لزوم اطاعت مراجع حکومتی را، حتی اگر ناشایست باشند، درک کنند.

البته این نوع تفسیر بدین معنا خواهد بود که نویسندگان عهد جدید لوازم اخلاقی زندگی و تعالیم عیسی را طرح‌ریزی کردند، با این حال همه آنها را ندیدند. ممکن است کسی بگوید که این همان دیدگاه مبتنی بر کتاب مقدس است که از زمان پولس در رساله به رومیان دائماً تکرار شده است که مسیح شریعت را به پایان رسانده است و ما از آن زمان به بعد نباید با شریعت مکتوب زندگی کنیم، بلکه باید در روح القدس زندگی کنیم (رساله به رومیان ۴:۱۰). شاید حیات اخلاقی مسیحی باید در طول سال‌های بسیاری طرح‌ریزی می‌شد و ما هنوز همه لوازم آن را ندیده‌ایم. همه قواعد حتی قواعد عهد جدید موقتی هستند؛ چنان‌که قواعد عهد قدیم به وضوح شامل مسیحیان نیز می‌شوند. تعالیم عهد جدید درباره طلاق و همجنس‌بازی با هم شباهت دارند. وقتی انسان به یاد می‌آورد که تعدد زوجات در عهد قدیم عادی بود، ازدواج‌ها دارای نظم و ترتیب بود و ازدواج موقت مقبول بود، برای او آشکار می‌شود که تک‌همسری به شکل جدید آن عملاً در عهد جدید مطلوب نیست. همچنین همان‌طور که شکل عهد قدیم به عهد جدید متحول شد، تحولات دیگری در حیات کلیسا نیز امکان دارد. اما این تحولات همیشه باید در جهت محبت و احترام به حیات انسانی باشند و هرگز بهانه‌ای برای میل یا هوس احمقانه نیستند. شاید این در نهایت، آزمون نهایی باشد.

در ارتباط با اخلاق اجتماعی وضعیت کاملاً واضح نیست. به نظر می‌رسد که برخی

عبارات به جدایی انسان از فرایند سیاسی به طور کلی، ترک دنیا و پذیرش زندگی فقیرانه و برهیز از مطلق خشونت فرمان می دهند (رساله یعقوب ۴:۴). با این حال، در عهد قدیم خدا با دادن ثروت به شیوخ آنان را برکت داد و فرمان داد که فانا را با زور بگیرند. موسی به فرمان خدا نظام قضایی تأسیس کرد و مجموعه قوانینی وضع کرد تا جامعه بتواند عادلانه و مهربانانه کار کند. به علاوه، از دوران عهد جدید، آن زمان که مسیحیان یک گروه کوچک عمدتاً غیرپیشرفته در یک امپراتوری نظامی بیگانه بودند، شرایط حیات سیاسی به نحو قابل ملاحظه‌ای متحول شده است. وقتی که آنان کلیسای رسمی آن امپراتوری شدند و رهبران آنان جزو حاکمان شدند اصول عهد جدید در اوضاع و احوال بسیار متفاوتی قرار گرفت.

پس جای تعجب نیست که دیدگاه‌های کتاب مقدسی دربارهٔ اندیشهٔ سیاسی بتوانند کسانی را در بر گیرند که طرفدار دوری کامل از فرایندهای سیاسی اند؛ (یعنی فرایندهایی که وابسته به «دنیا» و ساختارهای آن تلقی می شوند و محکوم به عذاب ابدی اند). این دیدگاه‌ها شامل نوعی گرایش پیشگویانهٔ افراطی نسبت به مخالفت با بی عدالتی‌های متصور و امتیازات رسمی در جامعه نیز می شوند (نمونهٔ آن پیامبرانی بودند که به نفع فقرا با پادشاهان مخالفت کردند) و نیز نوعی تعلق خاطر محافظه‌کارانه به نظام‌های اجتماعی جاودانه که ارزش‌های خانواده، دارایی خصوصی و نهادهای مربوط به ترغیب فضیلت و از بین بردن فساد را حفظ می کنند. همهٔ این دیدگاه‌ها را می توان در کتاب مقدس یافت و تصمیم دربارهٔ اینکه کدامیک را باید پذیرفت، تا حدی بستگی به این دارد که آیا عیسی را کسی بدانیم که به خود اجازه می دهد که توسط صاحبان قدرت این دنیا کشته شود یا او را شخصی انقلابی پیشگو و حامی عدالت می دانیم یا کسی می دانیم که برای استقرار و دفاع از عدالت و جامعهٔ بافضیلت و خدایی، کلیسایی بنیان گذاشت.

پس شاد گفته شود که کتاب مقدس فاقد اخلاق اجتماعی و سیاسی دقیق و روشنی است؛ کاری که انجام می دهد این است که نوعی مطالبهٔ آشکار عدالت و شفقت را در جامعه مطرح کند و بر عالی‌ترین معیارهای صداقت، درستی و از خودگذشتگی در زندگی عادی تأکید کند و انسان‌ها را، طرفدار هر نظام سیاسی که باشند، ملزم می کند که با فقه او محرومان همیشه با مهربانی و احترام رفتار کنند. اینها ارزش‌هایی هستند که به نحو حیاتی و قاطع، کتاب مقدس را با حیات اجتماعی؛ گرچه به مسیحیان پایبند به کتاب

مقدس اجازه می دهند که سلسله گسترده‌ای از دیدگاه‌های مختلف سیاسی را بپذیرند. مسیحیانی که می‌کوشند دیدگاه‌های اخلاقی خود را بر کتاب مقدس مبتنی کنند، باید تصمیمات فراوانی اتخاذ کنند؛ نظیر این‌که چگونه متون را تفسیر کنند و چگونه در حوزه‌های کاملاً جدیدی که کتاب مقدس به صراحت سخن نگفته است نتایجی اتخاذ کنند. شاید برخی از مردم همیشه بخواهند به قواعد مکتوب در عهد جدید پایبند باشند. برخی دیگر که رویکرد مشابهی به کتاب مقدس دارند، راهنمای خود را تعالیم پولس می‌دانند که [به نفاو] شریعت مکتوب قاتل است اما روح حیات بخش است (رساله دوم قرنتیان ۳: ۶). آنان در برخورد با موقعیت‌های جدید اخلاقی به دنبال راهنمایی روح القدس هستند و آماده‌اند که در اوضاع و احوال جدید، قواعد خاص را مورد تجدیدنظر قرار دهند؛ درست همان‌طور که رسولان در سال‌های اولیه کلیسا در تورات تجدیدنظر کردند.

دیدگاه دوم: حقوق طبیعی اساس اخلاق

در واقع، در تاریخ کلیسای مسیحی تعالیم اخلاقی به ندرت مستقیماً از متون کتاب مقدس گرفته شده‌اند. همیشه تصور می‌شد که این متون بسیار پیچیده و غالباً از جهت تعالیم اخلاقی، موقت می‌باشند. مبنای معمولی تعالیم اخلاقی مسیحی حداقل در سنت کاتولیک چیزی بوده که «حقوق طبیعی» نامیده می‌شود. حقوق طبیعی شامل آن اصول اخلاقی است که آدمی بدون کمک وحی و تنها با استفاده از عقل می‌تواند بشناسد. بنابراین، دیدگاه مهم مسیحی این است که اصول اخلاقی به وسیله عقل قابل شناخت‌اند و حقیقت یا منزلت آنها بستگی به دین ندارد. با این حال، خدا انسان را ملزم به رعایت قانون اخلاقی می‌کند و اموری را با وحی به آن اضافه می‌کند بدون اینکه آن را نقض کند. توماس آکویناس در مسئله نود و چهارم کتاب جامع الهیات صورتبندی کلاسیک حقوق طبیعی را بیان کرد. حقوق طبیعی مبتنی بر این واقعیت است که خدا نظام طبیعی را آفرید و بنابراین مبتنی بر این عقیده است که اهداف درونی طبیعت، هدف آفرینش خدا را بیان می‌کنند. ما انسان‌ها با ملاحظه امیال طبیعی موجودات زنده به این اهداف پی می‌بریم زیرا خدا امیال ما را در جهت غایات مناسب آنها سوق داده است. بنابراین، برای مثال همه مخلوقات گرایش یا تمایل طبیعی به حفظ خود و تولید مثل دارند. آنها تمایل به

زندگی گروهی دارند و اگر عاقل باشند تمایل به جستجو معرفت و سعادت دارند. تمام اخلاقیات بر این تمایلات ساده خدادادی بنیان نهاده می شود. تمایل طبیعی و هدف موجودات زنده حفظ خود است و بنابراین حفظ حیات نوعی خیر طبیعی است که باید به آن میل داشت. انسان‌ها عامل‌های عاقلی هستند که می‌توانند اعمال خود را آگاهانه مطابق با اصول کلی هدایت کنند. بنابراین، ما باید هر جا که ممکن است حیات را حفظ کنیم. برای موجودات زنده تولید مثل امری طبیعی و خیر است. از این رو، باید مطمئن باشیم که تولید مثل در بهترین شرایط ممکن برای پرورش نسل مورد تشویق واقع می‌شود. ما به عنوان حیوانات عاقل باید در پی این باشیم که اجتماعی، آگاه و سعادت‌مند باشیم. هیچ شخص عاقلی این امر را نامطلوب نمی‌نامد. بنابراین، به نحو کاملاً آشکاری درست است که ما باید آنها را به عنوان خیرهای طبیعی انسان دنبال کنیم.

همه این اصول نسبتاً عمومی‌اند و لازم است که به نحو گونه‌ی نسبتاً دقیق‌تری معین شوند. اما مهم آن است که اخلاق مسیحی بدین طریق مبتنی بر امیال طبیعی انسان‌هاست. خیر عمومی امری مبهم و دست‌نیافتنی نیست. اگر انسان‌ها تنها درباره طبیعت انسانی بیندیشند، خیر عمومی برای هر کس امری کاملاً آشکار خواهد بود. اخلاق نوعی فرمان خودسرانه از ناحیه خدا نیست، بلکه بهترین راه تحقق طبیعت انسانی است که البته خدا آن را آفریده است.

در اخلاق کاتولیکی اصل اساسی این است که انسان هرگز نباید به نحو اجتناب‌پذیری هدف طبیعت را برهم زند و باید در پی تحقق اهداف نظام طبیعی که مخلوق الهی است باشد و آنها را حفظ کند. در سطحی بسیار کلی، انجام این کار زیاد دشوار نیست. زمانی مشکلات به وجود می‌آیند که انسان می‌کوشد به جزئیات بپردازد. مسئله اساسی به طور خلاصه این است: تا چه حد اوضاع و احوال خاص و غالباً بسیار نامعمول بر اصول عمومی که انسان ممکن است بپذیرد تأثیر می‌گذارند؟ احتمالاً سخن متفق علیه، از ناحیه عقل طبیعی تنها برای این پرسش وجود ندارد. بنابراین در این نقطه کلیسای کاتولیک روم به عطیه روح القدس متوسل می‌شود که اوکلیسا را در رسیدن به همه حقایق راهنمایی می‌کند و آن را مرجع تفسیر و تعریف قانون طبیعی قرار می‌دهد. آنچه پیش می‌آید این است که وظیفه حفظ حیات، به عنوان یک قاعده، محدود به حفظ حیات انسان‌های بی‌گناه می‌شود و کلیسا می‌آموزد که از بین بردن حیات انسان‌های

بی‌گناه مطلقاً ممنوع است. شما با هیچ دلیلی نمی‌توانید حیات انسان‌های بی‌گناه را از بین ببرید (بنابراین سقط جنین و قتل ترحمی ممنوع است). وظیفه تولید مثل برای انسان‌ها محدود به تولید مثل در نظام تک‌همسری است. همه اعمال جنسی زناشویی باید در جهت امکان تولید مثل باشد (بنابراین استفاده از ابزارهای مصنوعی برای جلوگیری از حاملگی ممنوع است)، اما تولید مثل نباید به غیر از طریق ازدواج باشد. در امور اجتماعی، وظیفه اجتماعی بودن به واسطه اصولی نظیر اصول ذیل مشخص می‌شود: اصل «حق تصمیم‌گیری»^۱ (یعنی مرجع بالاتر نباید کارهایی را انجام دهد که مرجع پایین‌تر می‌تواند آنها را انجام دهد)، اصل مالکیت خصوصی و اصل اطاعت از حکومت تا بدان‌جا که حاکم مطابق با انصاف یا عدالت طبیعی حکومت می‌کند. در این جهت لازم به ذکر است که «قانون طبیعی» عدالت یا انصاف که بین انسان‌های کاملاً برابر ایفای نقش می‌کند، غالباً می‌تواند با قوانین مثبت دولت‌های ملی خاص تقابل پیدا کند. در این موارد، کلیسا با مراجع سیاسی تقابل پیدا می‌کند و اخلاق مسیحی می‌تواند برای نقد قوانین دولت‌های خاص به کار رود؛ دیدگاهی که بالقوه دارای لوازم سیاسی مهمی است. بالاخره، وظیفه جستجوی سعادت با ضرورت ملاحظه خیر مشترک محدود می‌شود و با یادآوری این که سعادت اعلای انسان در محبت و اطاعت از خدا است نه در لذایذ زودگذر جنسی، مقید می‌شود.

جاذبه دیدگاه حقوق طبیعی این است که اخلاق را کاملاً مبتنی بر تفسیر متون وحیانی نمی‌کند - اخلاق چیزی است که اصولاً هرکسی می‌تواند آن را ادراک کند. مشکل این دیدگاه آن است که کاتولیک‌ها در برخی از ابعاد داوری‌های اخلاقی خود به نحو قابل ملاحظه‌ای با سایر مردم و حتی با سایر مسیحیان تفاوت دارند. بنابراین، قبول این‌که واقعاً مجموعه واحدی از اصول اخلاقی وجود دارد که همه عقلاً آن را درک می‌کنند دشوار است. بدون شک، همه عقلاً قبول دارند که حفظ حیات به طور کلی، کار نیکویی است. اما آیا همه قبول دارند که فقط حیات انسانی باید حفظ شود یا تحت شرایطی می‌توان حیات بی‌گناهی را از بین برد یا سقط جنین به نوعی، از بین بردن زندگی یک انسان بی‌گناه، محسوب می‌شود؟ ظاهراً خیر. بنابراین در چنین جاهایی مرجعیت تعلیمی کلیسا اهمیت زیادی پیدا می‌کند.

تمسک به حقوق طبیعی در سنت کاتولیک مبتنی بر این دیدگاه است که خدا ساختارهای طبیعت را اساساً در نظمی که دارند آفریده است و بنابراین باید حفظ شوند و هرگز به هم نخورند. اما به گمان بسیاری فرایندهای طبیعت تا حد زیادی تحت سیطره نیروی انتخاب طبیعی و جهش تصادفی است و اصلاً آنها تحت تقید اخلاقی یا حتی تحت تقید اخلاقی مقبول (اگر می توانستیم آنها را دگرگون سازیم) نیستند. اگر هدف طبیعت حیات انسانی را از بین ببرد، چرا نباید آن را به هم بزیم؛ چنانکه هدف آن در آفرینش آتشفشان‌ها یا ایجاد سلول‌های سرطانی حیات انسانی را نابود می‌کند؟

عالمان الهیات سنتی کاتولیک در این نقطه بین اهداف طبیعت که تقویت‌کننده حیات هستند و اهدافی که موجب اختلال و بی‌نظمی حیات می‌شوند تمایز قایل می‌شوند. اهداف نوع اول باید حفظ شوند نه نوع دوم. اما آشکار است که سنت کاتولیک در این نقطه بر تمسک به وحی و مرجعیت کلیسا تکیه دارد زیرا این امر مستلزم عقیده به یک خدای خالق است که باور به وجود اهداف تقویت‌کننده حیات در طبیعت را، که باید حفظ شوند، در پی دارد. این عقیده مستلزم تصمیم تحکم‌آمیز مرجعیت تعلیمی کلیسا است که تعیین کند اعمال خاصی (برای مثال جلوگیری از حاملگی) اهداف طبیعت را خنثی می‌سازند. از دیدگاه کاتولیک‌ها، این نوع تمسک‌ها کاملاً معقول است چون در واقع خالقی وجود دارد و او در موضوعات ایمانی و اخلاقی به کلیسای خود مرجعیت داده است.

نتیجه کلی این روی‌کرد در سنت کاتولیک، نوعی برداشت نسبتاً گسترده و انسانی از اخلاق بوده است که به یک معنای بسیار مضیق محدود به مسیحیان یا وحی کتاب مقدسی نیست. رفاه انسانی و عدالت اجتماعی همیشه اساس اخلاق تلقی شده‌اند و سنت‌های مهم اندیشه حقوقی و سیاسی از ورزۀ مغالطه به وجود آمده‌اند (کاربرد اصول کلی در موارد خاص). کلیسای کاتولیک همیشه محترم بودن حیات انسان‌های بی‌گناه، قداست ازدواج، اهمیت خانواده مستحکم برای تربیت کودکان و ضرورت حکومت‌هایی را که برای خیر عمومی کار می‌کنند، تحت سیطره خدای عادل و رحیم اعلام داشته است.

اندیشه حقوق طبیعی به راحتی به شکل‌گیری حقوق انسانی طبیعی یا عمومی می‌انجامد؛ چون قانون طبیعی وظایفی را مطرح می‌کند که هر کسی را مدیون دیگری

می‌کنند. حقوق من آن چیزهایی است که هر کس دیگری وظیفه دارد حتی المقدور مرا در داشتن آنها - حیات، دارایی و آزادی - آزاد بگذارد. بنابراین تعالیم اجتماعی آیین کاتولیک برای حقوق انسانی تقدم والایی قابل است و تأکید می‌کند که ما باید به همه انسان‌ها اجازه دهیم که حقوق اساسی مانند منزلت، احترام، آزادی و حیات داشته باشند چون خدا وظیفه محترم شمردن اینها را به عهده هر کسی گذاشته است.

کاتولیک‌ها غالباً مایلند از حکومت‌های محافظه‌کار و سلسله‌مراتبی حمایت کنند؛ تا حدی به این دلیل که خود کلیسا نهادی محافظه‌کار و سلسله‌مراتبی تلقی می‌شود که به لحاظ تاریخی خود را در معرض حمله شکل‌های الحادی کمونیسم و سوسیالیسم دیده است. با این حال، از تبعیض و ظلم بر فقرا دفاع نمی‌کند؛ دقیقاً بدین دلیل که مقید به حمایت از اهمیت حقوق عمومی انسان است که مستلزم احترام و ملاحظه همه انسان‌ها با هر موقعیت اجتماعی است. ممکن است گاهی تفکر اجتماعی آیین کاتولیک بسیار افراطی باشد؛ چنان که بسط الهیات رهایی‌بخش در آمریکای لاتین چنین است. بعد از نشست اسقف‌های آمریکای لاتین در مدین^۱ در سال ۱۹۶۸ از خشونت نهادینه شده ثروتمندان علیه فقرا انتقادهای مهمی شد. عالمان الهیات رهایی‌بخش مانند گوستاوو گیوتیرز^۲ تحت تأثیر رهایی‌بنی اسرائیل از مصر و مراقبت عیسی از مطرودان اجتماعی تأکید کردند که عمل خدا را در اصل می‌توان در میان فقرا یافت و کلیسا را دعوت کردند که برای تغییر ساختارهای جامعه کار کند.

بنابراین، تفکر اجتماعی آیین کاتولیک معمولاً بین کمونیسم، که حق مالکیت خصوصی را منکر است (و به همین دلیل می‌توان گفت که سرپرستی و مسئولیت شخصی را منکر است)، و کاپیتالیسم مهار نشده، که طبقه ضعیف دائمی ایجاد می‌کند، قرار می‌گیرد. این تفکر می‌کوشد که بین تعلق خاطر به رفاه عمومی انسان‌ها و آزادی تولید و حفظ ثروت تعادل برقرار کند. در قرن بیستم این تفکر به نحو قابل ملاحظه‌ای از اندیشه‌های سیاسی سلسله‌مراتبی‌تر به طرف کشف دقیق انواعی از اصول اجتماعی رفته است که انسان‌ها را به عنوان فرزندان یکسان محبوب خدا، قادر می‌سازند تا برابری را محقق سازند.

در مجموع، ممکن است کسی بگوید که تفکر اخلاقی آیین کاتولیک در امور جنسی

بسیار محافظه کارانه است. (امور جنسی تنها با تک همسری مجاز است چون هدف اساسی آن تولید مثل است) و بالقوه ضد موضوعات مربوط به نظریه سیاسی است (آکویناس گفته بود که یک قانون ناعادلانه قانون نیست و اطاعت آن لازم نیست). در دنیای جدید، این اندیشه بر رعایت عدالت در سراسر جهان، به ویژه در جهان در حال، توسعه تأکید می کند و در برابر بدرفتاری و خشونت بسیاری از دولت ها نسبت به انسان ها، موضع مخالفت دارد. اگر به نظر می رسد که بیابیه های آن درباره امور جنسی بیشتر از آن که رعایت شوند نقض می شوند، در عوض، گواهی اجتماعی و سیاسی آن به انسانی تر شدن دنیای جدید و محترم شمردن حقوق انسانی کمک می کند. این اندیشه در پی شکوفایی سرشت انسان و تحقق صلح و عدالت واقعی در جهان است تا این که همه مردم بتوانند آزاد باشند و در جوامع نسبت به حمایت و مراقبت از یکدیگر احساس مسئولیت کنند. این است قدرت پایدار سنت اخلاقی آئین کاتولیک.

دیدگاه سوم: شخص گرایی اساس اخلاق

با این حال بسیاری از مسیحیان از سنت حقوق طبیعی، دست کم با تفسیر سنتی آن، ناخرسندند. دلیل آن تاحدی این است که نسبت به اعتبار گزاره های اخلاقی که کلیسا در گذشته بیان داشته تردیدهای خاصی وجود دارد. برای مثال، واکسیناسیون به دلیل این که در مقابل حقوق طبیعی است محکوم شد و مجازات مرگ برای بدعت پذیرفته شد. ممنوعیت استفاده از ابزارهای مصنوعی جلوگیری از حاملگی کاملاً فراموش شده و بسیاری از مسیحیان شک دارند که آیا یک رویه روشن و مبتنی بر کتاب مقدس برای واگذاری قدرت ارائه تعالیم معتبر اخلاقی به یک نهاد رسمی وجود دارد یا خیر.

به نظر می رسد که گاهی سنت به نحو جدی تری تفسیری نسبتاً «زیستی» از حقوق طبیعی را می پذیرد که براساس آن برای مثال هدف از امور جنسی فقط تولید مثل است. واضح است که به یک معنا وجود امور جنسی به این منظور نیست. اما در انسان ها ساختار زیستی تحت الشعاع ملاحظات شخصی تر قرار می گیرد. ممکن است پنداشته شود که وجود جسم به خاطر نفس یا شخص است و نباید شخص همیشه از فرایندهای جسم تبعیت کند. بنابراین، پیوند جنسی بین اشخاص حاکی از پیوندی عمیق تر و شخصی یعنی محبت است. آیا ممکن نیست که این پیوند به نحو شایسته ای برای بیان

محبت به کار رود حتی هنگامی که تصمیم اصولی بر تولید فرزندان نبوده است؟ به علاوه، چرا نباید در پیوند جنسی خود لذت جنسی ارزشمند باشد حتی اگر تولید فرزند ممکن یا مقصود نباشد؟

بنابراین بعضی از مسیحیان روی کرد شخصی تری به اخلاق اتخاذ می‌کنند. آنان با سنت حقوق طبیعی هم‌داستان‌اند که نظام طبیعی مخلوق خدای خیرخواه است که اهداف خاصی در خلقت دارد. اما آنان این اهداف را مرتبط با هم می‌دانند نه جدای از هم. به قول آنان یکی از اهداف مهم خدا این است که عالم از روی فرایندهای مادی خود باید اشخاص عاقلی خلق کند که ضمن همکاری با خدا بتوانند جوامعی از عدالت و محبت ایجاد کنند. نتیجه کلی این است که آنچه موجب پیدایش چنین جوامعی و باعث رونق شخصی آنها می‌شود خیر، و آنچه آنها را از بین می‌برد شر است.

تا بدین جا هیچ اختلافی وجود ندارد. اما قطعاً جای این پرسش باقی است که چه چیزی موجب شکوفایی شخصی و اجتماع انسانی می‌شود. آیا آن چیز تبعیت از فرایندهای طبیعت فی حد ذاته است یا چیزی است که گاهی شکل دهنده فرایندهای طبیعت در جهت میزان زیادتری از شکوفایی شخصی است؟ برای مثال در مورد جلوگیری از حاملگی، اشخاص در دنیایی بهتر شکوفا می‌شوند که جمعیت بسیار زیادی ندارد و در آنجا همه کودکان با مراقبت و مسئولیت بیشتری تربیت می‌شوند و والدین به خاطر تولید فرزندان بیشتر، از مباشرت جنسی ترس ندارند. یکی از بزرگ‌ترین خطرات دنیای جدید جمعیت زیاد است و یکی از تراژدی‌های حیات انسانی تعداد زیاد حاملگی‌ها در سن نوجوانی است که موجب سقط جنین یا کودکان ناخواسته‌ای می‌شود که به نحو شایسته تربیت نمی‌شوند. در چنین دنیایی برای بسیاری از مسیحیان واضح است که خدا از انسان‌ها مسئولیت و مراقبت از کودکان و رفاه و تربیت مناسب آنان را می‌خواهد. در عین حال اگر ابزارهایی پیدا شوند که مانع حاملگی‌های نامطلوب شوند، دلیل محکمی برای منع پیوند جنسی که موجب لذت و ابراز محبت می‌شود، وجود ندارد.

شاید برخی از مسیحیان گمان کنند که خدا می‌خواهد تا حد ممکن نفوس بیشتری خلق شوند یا خدا برنامه تولد هر نفسی را ریخته است و ما نباید این برنامه را به هم بزنیم. اما برخی دیگر احساس می‌کنند که رفاه انسان‌هایی که وجود دارند مهم‌تر از تولید

انسان‌های فراوان است (یا حداقل منکر به هم‌زدن نسل‌های موجود آنان هستند). آنان احساس می‌کنند که محدود کردن آمیزش جنسی به مواردی که در آن‌جا به نحو مصنوعی از حاملگی جلوگیری نمی‌شود غیرواقعی‌گرایانه است. آنان احساس خواهند کرد که نقش شانس و اتفاق در سطح زیستی که در آن‌جا بسیاری از دگرگونی‌ها مضراند، به گونه‌ای است که انسان نمی‌تواند فرض کند که خدا هر چیزی را دقیقاً آن طوری که پیش می‌آید می‌خواهد.

در این‌جا مسایل عمیقی مطرح می‌شوند اما راه ساده‌اشاره به اهمیت موضوع این است که گفته شود عالمان اخلاق سنتی معتقدند که نباید اهداف طبیعت را به هم زد، در حالی که قائلان به اخلاق شخصی منکر وجود هر نوع هدف اخلاقی در خود طبیعت‌اند. خدا از آفرینش طبیعت اهدافی دارد اما طبیعت هنوز در فرایند شکل‌گیری است و حاوی بسیاری از حوادث تصادفی و اتفاقی و بسیاری از اموری است که با بهترین وجه رخ نمی‌دهند. ما با شکل دادن به طبیعت با هدف کمک به شکوفایی اشخاص، به بهترین وجه از اهداف خدا تبعیت می‌کنیم. گاهی این امر به معنای برهم‌زدن فرایندهای زیستی است و این به هنگامی است که خود این فرایندها مانع شکوفایی انسان شوند. ما نباید در نابود کردن سلول‌های سرطانی تردید کنیم؛ گرچه به لحاظ زیستی رشد آنها طبیعی باشد. به همین نحو نباید در از بین بردن جنینی که به دنیا آمدن آن موجب مرگ حتمی مادر و بچه می‌شود تردید کنیم.

بعضی از دشوارترین مسایل اخلاقی در موقعیت کاملاً جدیدی به وجود می‌آیند و آن‌جایی است که ما ترکیب ژنتیکی انسان‌ها را تغییر می‌دهیم. تا چه حد ما می‌توانیم یک ساختار ژنتیکی طراحی کنیم که انواع خاصی از انسان‌ها تولید کند، نواقص ژنتیکی را از بین ببرد یا ویژگی‌های ذاتی خاصی را تقویت کند؟ نوعی ترس طبیعی نسبت به تغییر اساس زیستی انسان‌ها وجود دارد اما باید پرسید که آیا این ترس، ترس از لطمه وارد کردن به ساختارهایی است که خدا در طبیعت قرار داده یا ترس از ایجاد نتایج پیش‌بینی نشده است.

شاید قائلان به شخص‌گرایی در اخلاق بگویند نظام طبیعی، بسیاری از تغییرات فوق‌العاده زبان‌بار و بیماری‌های موروثی (نظیر سرطان خون) را ایجاد می‌کند؛ از این‌رو، وقتی که قدرت تغییر طبیعت را داریم معقول نیست که آن را به حال خود واگذاریم. آثار

اختلالات شدید ارثی چنان نامطلوب است که اگر بتوانیم ژن‌های ایجادکننده آن را از بین ببریم یا ژن‌های دیگری به جای آنها بنشانیم، باید چنین کنیم. احتمال صدمات پیش‌بینی نشده در این موارد کمتر از صدمه آشکاری است که قابل پیش‌گیری است. اما تلاش‌های مثبتی که برای انتخاب ویژگی‌های خوب (نظیر هوش بالا) صورت می‌گیرد منفعت آشکار و کافی به همراه ندارد که از صدمات پیش‌بینی نشده مهندسی ژنتیک بیشتر باشد. جریان سنجیده ممکن است این باشد که پالایش ژنتیک منفی را، در جایی که امکان دارد، برای از بین بردن نقایص آشکار ژنتیکی مجاز بشماریم اما انتخاب ژنتیک مثبت را منع کنیم تا این‌که امور بیشتری درباره کارکرد ژن‌های خاص در رشد و تحول انسان کشف شود.

آدمی حتی با طرح این رویکرد محتاطانه از مرحله منع دخالت پزشکی فراتر رفته است؛ دقیقاً بدین دلیل که نوعی فرایند طبیعی را از بین می‌برد. انسان شکل‌گیری فرایندهای طبیعی را تشویق می‌کند برای رسیدن به اهدافی که به کمک الهام شدن برتری انسان در مسیح، خیرشناخته می‌شوند و اهدافی که ممکن است خود طبیعت آنها را برهم زند. قائلان به شخص‌گرایی در اخلاق از «قانون طبیعت» فراتر رفته‌اند تا ملاحظه کنند که چگونه ممکن است طبیعت در خدمت هدف شکوفایی شخصی درآید.

سایر موارد اختلاف جدی بین سنت‌گرایان و قائلان به شخص‌گرایی در اخلاق، مربوط به زندگی و مرگ و عمل جنسی است. البته دسته دوم معتقدند که حیات انسانی به صورت خدا آفریده شده و از این رو شایسته احترام ویژه است. آنان از هر تلاشی که برای حفظ حیات و جلوگیری از نابودی آن صورت بگیرد حمایت می‌کنند. اما ممکن است قائل باشند که موارد بینابین و کاملاً مشروطی وجود دارد که در آنجا حیات انسان بی‌گناه یا حیات بالقوه انسانی را می‌توان از بین برد؛ از جمله وقتی که شخصی که دچار مصدومیت شدید شده و درد و رنج زیادی متحمل می‌شود و خود اصرار دارد که کشته شود. مورد دیگر ممکن است وقتی باشد که دختر جوانی مورد تجاوز واقع شده و حامله شده است و آشکار می‌شود که او و جنین در حال رشد هر دو نمی‌توانند باقی بمانند. مورد سوم ممکن است وقتی باشد که یک سرباز تحت شکنجه در معرض افشای اطلاعاتی برمی‌آید که به مرگ هزاران نفر از هم‌وطنان خود می‌انجامد.

همه این موارد از موارد دشوار اخلاقی است و به راحتی می‌توان دید که چرا مردم درباره آنها متحیرند چون آنها نهادهای اخلاقی مختلف و هم‌اندازه قوی را به تنازع

می‌کشانند. قائلان به شخص‌گرایی در اخلاق راه‌حل آسانی ارائه نمی‌دهند اما ممکن است اظهار بدارند که ممنوعیت مطلق از بین بردن حیات انسان بی‌گناه نمی‌تواند کمکی به حل این موضوعات کند. به همین نحو در حالی که دروغ و سرقت قطعاً به طور کلی نادرستند ممکن است مواردی پیش‌آید که دروغ گفتن یا سرقت برای مثال برای حفظ جان کسی کار درستی باشد. برنامه اخلاقی شاید فقط کمی از هدف مطلق‌گرایانه اخلاقی مبهم‌تر باشد، اما بدین معنا نیست که اصلاً هیچ طرح روشن یا فرمان عالی‌تری وجود ندارد.

قائلان به شخص‌گرایی در اخلاق مسیحی نیز، مانند دو رویکرد دیگر به اخلاق اجتماعی مسیحی، ضرورتاً موافق نوعی برنامه خاص سیاسی نیستند. آنان آشکارا طرفداران آن نظام‌های اجتماعی هستند که تعلق خاطر به رفاه عمومی انسان را تشویق می‌کنند و احتمالاً ارزش بالایی برای آزادی شخصی، برابری در برخوردها و امکان مشارکت دمکراتیک در فرایند تصمیم‌سازی قائل‌اند. اما روش‌های رسیدن به این امور ممکن است متفاوت باشند که بستگی به زمینه تاریخی و اجتماعی زندگی انسان دارند. در کشوری که تحت فشارهای نظامی یا اقتصادی بوده است ممکن است انسان تمام توجه خود را بر ضرورت آزادی ستمدیدگان و اعطای فرصت واقعی در ساختار جامعه به آنان متمرکز کند؛ در حالی که در یک کشور ثروتمند و آزاد که مردم می‌توانند به طرق گوناگونی لذت‌های خود را محقق سازند، ممکن است انسان توجه خود را بیشتر بر ایجاد نهادهایی متمرکز کند که خانواده را تحکیم می‌بخشند یا به برنامه‌هایی بیشتر توجه کند که مردم را از مسئولیت‌هایشان نسبت به بخش‌های کمتر توسعه‌یافته جهان آگاه می‌کنند. آرمان‌های کلی و محدودیت‌های عمل مجاز اخلاقی واضح‌اند اما روش‌های خاص تحقق آنها ممکن است به نحو معقولی مورد نزاع مسیحیان باشد؛ چنان که به طور کلی این روش‌ها مورد نزاع مردمان دارای اراده نیک نیز می‌باشند. به عبارت دیگر، جامعه‌شناسان و محافظه‌کاران می‌توانند مسیحیان خوبی باشند مادامی که صادقانه بکوشند حداکثر آزادی را برای همه انسان‌ها فراهم آورند و فقر و نابرابری نامطلوب را تا آن‌جا که ممکن است، از بین ببرند.

اگر موضع مسیحیت در موضوعات جنسی این باشد که روابط زیستی همیشه باید تابع اظهار وفاداری و محبت بین اشخاص باشد و اگر انجام عمل جنسی بدون مراعات امکان تولید مثل گناه محسوب نشود، روابط درازمدت همجنس‌گرایانه مجاز می‌شود و به خوبی به شکوفایی همجنس‌گرایان می‌انجامد. روابط جنسی خارج از ازدواج در

جوامع جدید معمول‌اند و کلیسا ممکن است بخواهد روش‌های جدید ارتباط آنها با وفاداری و صداقت را کشف کند نه این‌که صرفاً آنها را منع کند.

از نظر مسیحیان سنتی این امر ممکن است «تسلیم شدن» به دنیای عرفی تلقی شود؛ اما ممکن است «سازگاری» با امکانات جدید اجتماعی، اقتصادی و زیستی نیز تلقی شود تا این‌که ارزش‌های مهم شکوفایی شخصی و اجتماع در جهانی که سریعاً در حال تحول است حفظ شوند. از نظر کسانی که به این دیدگاه قائل‌اند، اخلاق مسیحی بیشتر یک فعالیت اکتشافی است و کمتر یک فعالیت قاعده‌مند. اصل هدایتگر آن این نیست که «قاعده‌ها را نقض نکن»؛ بلکه این اصل است: «با حساسیت و مراقبت زیاد، روش‌های جدید تشویق شکوفایی شخصی را در جامعه‌ای با تعلق خاطر متقابل، کشف کن». به هر حال، عیسی بود که تفاسیر دینی سنتی و سخت قواعد اخلاقی را انکار کرد و گفت «سبب برای انسان مقرر شده نه انسان برای سبب» (مرقس ۲: ۲۷). این شعار کسانی است که اخلاق مسیحی را اقدامی خطیر برای محبت می‌دانند که در هر موقعیتی دلسوزی و محبت، بیش از تأکید بر مطابقت دقیق با قوانین، در آن نقش دارد.

بدین ترتیب، مسیحیان در سطوح گوناگون و به روش‌های مختلف به کتاب مقدس، تعالیم سنتی کلیسا و تجربه شخصی از اقتضائات محبت در جهانی در حال تحول تمسک می‌جویند. با تأکید بر همه اختلافات شدید درباره موضوعات خاصی نظیر جلوگیری از حاملگی، سقط جنین و امور جنسی باز هم نوعی توافق مستحکم وجود دارد که خدا محبت است، خدا می‌خواهد که همه انسان‌ها محبت را تجربه کنند و اظهار نمایند و محبت مستلزم احترام و مهربانی به دیگران است و محدود به هیچ نژاد و فرقه‌ای نیست. علی‌رغم همه تردیدهای ما درباره این‌که محبت دقیقاً چه لازمه‌ای دارد، اینها بنیادهایی هستند که مسیحیان را متعهد به مهربانی عمومی به عنوان یک ارزش غایی اخلاقی و نیز متعهد به اهمیت جست‌وجوی آن می‌کنند. مسیحیان به اهمیت و حقیقت نوعی اخلاق مبتنی بر محبت به خود آشکارا پایبندند. تأکید اصلی مسیحیت بر اهمیت نوعی تعهد خلیل‌ناپذیر نسبت به عدالت و شکوفایی انسانی است؛ همراه با تأکید بر این‌که ضعف‌های اخلاقی انسان اقتضای مهربانی و بخشش دارند نه داوری و محکومیت، و تصدیق می‌کند که ما هرگز با دستاوردهای اخلاقی خود به آرامش و رضایت خاطر نمی‌رسیم. مسیحیت با این روش‌ها نقش مهمی در تحول فهم و بینش اخلاقی دنیای جدید داشته است.